**فایل 619**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیم**

**«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين وصلی الله عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا و حَبیبِ إلِهِنا أبِی‌القاسِم مُحَمَّد صلی­الله علیه وَ عَلَى اهل بیته الطَّاهِرِينَ و لعنُة الله عَلی أعدائِهِم أجمَعین»**

**أعوذُ بالله مِن الشیطان الرّجیم**

**فَاصبِر لِحُکمِ رَبّک وَ لا تَکُن کَصاحِبِ الحُوت إذ نادی وَ هُوَ مَکظوم﴿**48**﴾ لَو لا ٓأن تَدارَکَهُ نِعمَةٌ مِن رَبّه لَنُبِذَ بِالعرا ٓوَ هُوَ مَذموم﴿**49**﴾[[1]](#footnote-1)**

از آیات قبلی که ترجمه شد این مطلب از قرآن کریم استفاده شد و از آیات دیگر هم استفاده می­شود که تخلّف از قوانین حق و انحراف از صراط مستقیمِ خلقت، دیر یا زود بالاخره مستلزم زندگی پر مشکل و زندگی پر از ناملایمات خواهد بود. انحراف از صراط مستقیم خلقت حتماً دنباله­اش به اصطلاح قرآن «معیشتِ ضَنک»[[2]](#footnote-2) است؛ یعنی زندگی پر مشکل، زندگی پیچیده و زندگی پر از ناملایمات؛ این حتماً هست منتها دیر یا زود؛ اینش فرق می­کنه. محال است که موجودی از نظام طبیعی که خالقش پیش پایش نهاده است خارج بشود و در عین حال این موجود به کمال خودش برسه؛ این محال است. برای اینکه برای هر موجودی کمالی مقرّر است و مسیر خاصّی مقرّر است. محال است یک موجودی از نظام طبیعی­اش که دستگاه آفرینش پیش پایش نهاده از اون نظام خارج شود و باز به کمال خودش برسد و سَر از نابودی و هلاکت در نیاورد؛ این محاله.

شاخه­ای که از ریشه­اش جدا شده است؛ شاخه­ای که از ریشه ی درخت جدا شد می­خشکد و عاقبت تو آتیش می­سوزد. آن موقع که تو آتش می­سوزد؛ خودش نمی­فهمد چرا می­سوزد؛ این شاخه ی درخت که جدا شده است خود نمی­فهمد چرا می­سوزد؛ این آتش از کجا در او راه پیدا کرده؛ امّا اون آدم خردمندی که کنار ایستاده است و از اوّل تا به آخر مطلب را مشاهده می­کند، می­فهمد؛ این آتش و سوختن معلول جدا شدن از ریشه است. چون از ریشه جدا شده، از نظام طبیعی خود جدا شده است؛ باید بسوزه؛ این خودش نمی­فهمد. و ما اگر در زندگی ملّت­هایی که فقط دنیاداری را هدف­گیری کرده­اند و هیچ همّی جز اشباع شهواتشون ندارند؛ اصالة اللّذة در عالم قائلند که غالباً اصلاً اصل در زندگی لذّات است و اشباع شهوات؛ اگر ما در زندگی اینها عمیقاً تأمّل کنیم؛ خواهیم دید که در آتش ناملایمات و معیشتِ ضَنک می­سوزند و خود هم نمی­فهمند چرا می سوزند و دیگران هم که یه قدری مطالعه­شون ناقص باشد در زندگی اینها؛ چه بسا پیش خود بگن نه؛ زندگی مرفّهی دارند. زندگی مرفّهی دارند. بر فرضی که مؤمن به خدا هم نیستند مؤمن به پیغمبر هم نیستند؛ این مبانی دینی که ما داریم ندارند ولی در عین حال زندگی مرفّهی دارند؛ ولی خیر؛ این مطالعه سطحی است. بله از دور به قول مردم دستی برآتش دارد اینجوریه والّا محال است اون نظامی که خلقت پیش پای موجود قرار داده خارج بشود و روی خوش ببیند در عالم. همون­ها معیشت ضَنک دارند؛ همون­هایی که به نظر ما معیشت مرفّهی دارند؛ همون­ها معیشتِ ضَنکی دارند. عمده معیشت ضَنک در آتش حرص می­سوزند؛ خودِ آتش حرص، آتش آز و طمع در جان آدم بیفتد آرامش روحی را ازش بر می­دارد؛ علی الدوام فعّالیت، علل دوام دوندگی، هی انباشتن روی هم، تکاثر، اعصاب خرد شده، کوفته شده، ازبین رفته. چون انسان که حیوان نیست که فقط با همان اشباع شهواتش درست بشه تأمین بشه. بالأخره انسان است. انسان یک سلسله کمالات معنوی باید تأمین کند تا کیف کند از زندگی اش؛ و الّا مانند یه گوسفند نمی­تواند زندگی کند انسان. حساب گوسفند و الاغ از انسان جداست؛ بله یه گوسفندی الاغی همین قدر که یه تخت نرمی داشته باشد و سر طویلة گرمی و بعدم یه من جو در مقابلش بریزند و یه مادّه­ای هم از جنس خودش این تأمینه. یه گوسفندی، یه الاغی تأمینه؛ انسان ممکن نیست. انسان روحی دارد؛ دریایی مواج، اقیانوسی ژرف و عمیق و موّاج با این­ها سیر نمی­شود؛ فقط شکمش سیر بشود و دامنش اشباع بشود و وقتی حریفی پیدا کرد، رقیبی بر سر و کلّه او بکوبه، شکمش را پاره کنه و این دیگه خوش زندگی کنه؛ ممکن نیست؛ این زندگی خوش نخواهد داشت؛ ولو به نظر مردم خام شاید فکر کنن زندگی خوش دارند؛ ولی خیر، زندگی خوش نخواهد بود.

بله وقتی آمار که می­دهند سه میلیارد و هفتصد میلیون جمعیت روی زمین باشه نیمی این ها در گرسنگی و بیماری دست و پا می­زنند. نیمی از این جمعیت از گرسنگی می­میرند در این دنیا و در میان میکروب­های بیماری غوطه­ورند؛ و نیمی دیگر هم بله مشغول عیش و نوششان. آیا این نیم دیگر کیف می­کنند از زندگی، با دیدن اینکه نیمی از مردم از گرسنگی دست و پا می­زنند، تو بیماری­ها غوطه ورند اینها زندگی مرفّه خواهند داشت؟ ممکن نیست این همه کشتارها در دنیای متمدن؛ این زندگی مرفّه است؟ زندگی خوش می­گذرانند؛ آیا انسان با هرزگی، با بی­عفّتی، بی­بند و باری؛ می­شود زندگی خوش داشته باشه؟ حتماً نخواهد داشت؛ بله و لذا گاهی می­نویسند که؛ «شیشة اتاق رئیس جمهوری آمریکا ضدّ گلوله شد». این از ترسه؛ وقتی که شیشة اتاق خودش را ضدّ گلوله کرده یعنی می­ترسه دیگه. این ترس، وقتی بنا شد یه شخصیتی در عالم با ترس زندگی کند دیگه وای به سایرین دیگه. آیا این زندگی می­شود معیشت ضَنک نباشد؟ یا مثلاً نوشته­اند؛ «بازرگانان آمریکایی در سال دویست و پنجاه میلیارد تومان خرج می­کنند که از سوء قصد جنایتکاران محفوظ بمانند». دویست و پنجاه میلیارد تومان در سال خرج کنند تا اینکه از سوء قصد جنایتکاران در امان باشند! خب این زندگی مرفّه نیست دیگه؛ این زندگیه معیشت ضَنکه؛ همین که قرآن فرموده: **﴿وَ مَن أعرض عن ذکری فَإنّ لَهُ مَعیشَةً ضَنکاً﴾**[[3]](#footnote-3)؛ خب خیلیه پس بنا بر این ممکن نیست کسی موجودی از نظام طبیعی خارج بشود؛ در عین حال روی خوش ببیند در عالم. منتهی کسانی که مطالعه ی سطحی می­کنند پیش خود فکر می­کنند؛ نه؛ زندگی مرفّهی بله خوشبحالشون انقدر پول دارند مثلاً؛ انقدر ثروتمندند یا فرضاً به کرة ماه رفتند یا به مریخ رفته. به صرف رفتن کره ماه و مریخ بر فرض بشر رفت کره ماه عین همین؛ زندگی که در کره زمین دارد همین خواهد بود؛ هیچ فرق نمی­کند. الآن در کرة زمین چه کار کرده بشر؟ مثلاً، چی کار کرده به جز اینکه زندگی پر وحشت ایجاد کرده؟ همین بشر است به اونجا می­رود. اونجا هم رفت همین بساط پهن خواهد بود؛ هیچ فرق نمی­کند. به قول معروف می گویند که به هدهد گفتند: لانه­ات بو می­دهد. هی لانه عوض می­کرد؛ از این لانه به آن لانه. عاقبت گفتند که؛ خودت بو می­دهی که لانه ات را هم بد بو می­کنی. خود را عوض کن؛ خود را که عوض کردی به هرجا رفتی خوش بو خواهی بود. حالا این بشر خودش بو می­دهد. اصلاً ، بله بشری شده شهوت پرست و شهوت­ران؛ به هرجا برود همین بساط پهن خواهد شد. پس منظور اینکه قرآن هم که فرمود؛ **﴿وَ اُملی لَهُم إنَّ کیدی متین﴾[[4]](#footnote-4)** یعنی بالاخره مردم مجرم باید به معیشت ضَنک و بدبختی مبتلا بشوند؛ منتها دستگاه خلقت مهلتی می­دهد. دستگاه خلقت املاء می­کند؛ املاء یعنی امهال؛ یعنی مهلت دادن؛ **﴿وَ اُملی لَهُم﴾[[5]](#footnote-5).** یک مهلتی داده می­شود ولی اینجور نیست که به سزا و جزا و کیفر نرسد نه؛ **﴿وَ اُملی لَهُم إنَّ کَیدی مَتین﴾[[6]](#footnote-6)**. و به همین جهت قرآن آیات زیادی در این زمینه دارد؛ **﴿وَ ما کانَ الله لِیُعجِزَهُ مِن شَیء فِی السّماوات و لا فی الأرض﴾**[[7]](#footnote-7)؛ یعنی مردم عاقل متوجهند هیچ قدرت و قانونی نمی­تواند در مقابل برنامه ی خدا عرض اندام کند؛ عرض وجود و هستی کند؛ نمی شود و گمون نشود که صحنه­های مخالف، مثلاً خدا را العیاذبالله به زانو در می­آورد؛ عاجزش می­کند، رشته ی نظم عالم از دست او در می­رود، شیرازه از هم پاشیده می­شود، دیگه قدرت انتظام و نظم عالم نداشته باشه؛ اینکه محال است **﴿إنّهُ کانَ علیماً قَدیراً﴾**[[8]](#footnote-8)؛ یعنی تمام صحنه­ها با پیش بینی­های عالمانه و حکیمانه ی او تقدیر و تنظیم می­شود؛ تمام نقشه­ها. منتها صحنه­های امتحانی پیش می­آورد؛ **﴿ألا یَعلَمُ مَن خَلَق وَ هُوَ اللّطیف الخَبیر﴾**[[9]](#footnote-9)؛ آیا اون قدرتی که نطفه ی انسان را؛ نطفه ی بی­عرضه انسان را منعقد می­سازد؛ اون قدرتی که شیارهای مغزی این انسان را تنظیم می­کند؛ خون در رگ­هایش به جریان می­افکند علی الدّوام دم به دم به او حیات می­دهد، جان می­دهد، نفس می­دهد، فکر و اندیشه می­دهد؛ آیا اون قدرت نمی­تواند یک لحظه امساک فیض کند از عطا و بخشش دست نگه بدارد؟ همین که یک لحظه امساک فیض کرد تمام عالم به دیار عدم رهسپار می­شود؛ او نمی­تونه چنین کاری کند؟ همون کسی که یکی یکی می­میراند؛ اینجا این افتاد، اونجا اون افتاد؛ همین الآن نمی­تواند همة ما را بمیراند؟ همین الان، همون قدرتی که می بینیم که یک نفر رو اینجا انداخت، او یکی رو اونجا انداخت اون یکی اونجا، همین الآن اراده کند؛ همه نفس­ها بند بیاد؛ تمام بشر افتادن اجساده مرده و بی­جان می­شود دیگه. پس او این قدرت را دارد **﴿ألا یَعلَمُ مَن خَلَق وَ هُوَ اللّطیف الخَبیر﴾[[10]](#footnote-10).**

این لامپ­ها الان روشنه مثلاً جلال و جبروتی دارد و امّا. این جلال و جبروت تا کی در این لامپ است؟ مادامی که سیم برق به او متّصل است و از مجرای سیم اتّصال دارد به کانون برق. مادامی که اتصال دارد این هم برای خودش جمال و جبروتی دارد؛ امّا به محض اینکه سیم برق منقطع شد هیچ چی دیگه اینجا روشنایی نیست؛ تمام جلال و جمال و جبروت این لامپ­ها از بین رفت. اساساً شعله ی لامپ استقلالی از خود ندارد؛ واقعیتی جز ارتباط و اتصال به کانون برق ندارد؛ به محض انقطاع معدوم است؛ **﴿الله نور السماوات و الأرض﴾**[[11]](#footnote-11) اونوقت **﴿کُلُّ یَومٍ هُوَ فی شأن﴾**[[12]](#footnote-12)؛ علی الدّوام در حال مدد دادن است. علی الدوام مدد می رساند؛ به محض اینکه مدد منقطع شد از کانون نور همه جا خاموشه، خامد[[13]](#footnote-13)، همه جا است و خاموشه. لذا از زبان موسی بن عمران علیه السلام قرآن نقل می­کند که به خدا عرض می­کند: **﴿و قالَ موسی رَبَّنا إنَّکَ آتَیتَ فِرعَونَ وَ مَلَأهُ زینَةً وَ أموالاً فی الحَیاةِ الدّنیا﴾**[[14]](#footnote-14)؛ خدایا تو داده­ای به فرعون زینت و آرایش دنیا داده­ای، مال و جاه داده­ای که موجبات اضلالِ بندگانت را فراهم کرده. بله؛ تو داده­ای. درسته؛ یعنی همه چیز از خداست منتها صحنه­های امتحانی خدا پیش می­آورد در این عالم اختبار و عالم امتحان **﴿لِنَبلُوَهُم أیُّهُم أحسَنُ عمَلا﴾**[[15]](#footnote-15) **﴿لِیَمیزَ اللهُ خَبیثَ مِنَ الطَّیِّب﴾**[[16]](#footnote-16) تا زشت­سیرتان از نیک­سیرتان جدا شوند.

**﴿لِیَهلِکَ مَن هَلَکَ عن بَیِّنَه وَ یَحیی مَن حَیَّ عن بَیِّنَه﴾**[[17]](#footnote-17)؛ اون کس که به حیات ابدی می­رسد با دلیل و برهان و اختیاری خودش برسه؛ اون کسی که به بدبختی می افتد با برهان اختیاری خودش بیفتد. بله پس این (13:19) که عرض شد با تناسب با این آیاتی که قبلاً صحبت شد **﴿وَ اُملی لَهُم إنَّ کَیدی مَتین ﴾[[18]](#footnote-18)**.که خلاصه نشان می­دهد موجودات منحرف و مردم مجرم حتماً به کیفر اعمالشون دیر یا زود می­رسند؛ منتها مهلتی خدا در عالم به انسان­های مجرم می­دهد شاید تنبّهی پیدا کنند.

بعد خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ شده؛

**﴿فَاصبِر لِحُکمِ رَبّک ﴾[[19]](#footnote-19)**

حالا که فرمان خدایت اینه یعنی تعجیل در عقوبت نمی­کنه؛ تأخیر دارد در عقوبت برای دسته­ای؛ حالا اگر ناملایماتی پیش می­آید، مشکلاتی پیش می­آید؛ صابر باش. تحمّل مشکلات و مشقّات بنما. صابر باش. صبری هم که در منطق اسلام و قرآن است باید متوجه باشیم با اون صبری که غالباً در اذهان مردم راه یافته است و خیلی معنای ضدّ اسلامی دارد البته اون نیست که حالا تا به کسی گفته بشود صبر خیال می کند یعنی اینکه بله، راکد بودن و خامد بودن و در گوشه­ای نشستن و دست روی دست نهادن و کار را به خدا حواله کردن؛ بله کار به خدا حواله شود و بعد تن در مقابل ستم دادن؛ این­ها رو خیال کردند صبر معناش اینه؛ اینکه معنای ضد اسلامیه؛ اصلاً یعنی منافات با تربیت اسلامی دارد. اون صبری که گفته می­شود در اسلام؛ یعنی در راه نیل به هدف ثابت موندن در راه نیل به هدف ثابت ماندن و از مسیر هدف منعطف نشدن؛ ولو هر گونه مشکلاتی هم که پیش آمد در راه نیل به هدفش ثابت و مستقیم بماند. منتها باید تشخیص بدهد در این راه چه جور باید ثابت بماند تا به هدف برسه؛ این تشخیص می­خواد. تشخیص می­خواد کما اینکه شجاعت هم معناش این نیست مردم خیال کردند شجاعت یعنی همش داد کشیدن و فریاد زدن و زور و بازو به خرج دادن و می­زنم می­کشم له می­کنم؛ این هم شجاعت نیست. نه شجاعت هم؛ یعنی در راه رسیدن به مقصدش ناتوانی از خود نشون ندهد. ناتوانی نشون ندهد. اما ناتوانی نشون ندادن گاهی مستلزم تحمّل مصائبه. ناتوانی نشون ندادن در راه نیل به هدف گاه مستلزم تحمّل مصائبه؛ مثلاً ما می­بینیم که قرآن کریم صبر را در میدان­های جهاد نشون می­دهد؛ اصلاً، صبر را در میدان­های جهاد نشون می­ده؛ در عین حال که سرباز، سرباز مجاهد است به او می­گوید سرباز صابر، به سرباز مجاهد می­گه صابر و لذا قرآن می­فرماید: **﴿إن یَکُن مِنکُم عِشرونَ صابرون یَغلِبوا مِأتَینِ وَ إن یَکُن مِنکُم مِائَةً یَغلِبوا ألفاً مِنَ الَّذینَ کفروا﴾**[[20]](#footnote-20)؛ صابرین فرموده اگر شما بیست نفر سرباز صابر داشته باشید؛ در مقابل دویست نفر می­ایستید. اگر چنانچه صد نفر داشته باشید؛ در مقابل هزار نفر می­ایستید. ملاحظه می­فرمایید که در اینجا قرآن کریم صابر تعبیر(16:32) کرده. ولی صبر را در میدان جهاد نشان می­دهد؛ یعنی اینجور خیال نکنید صبری که ما می­گیم؛ یعنی یه گوشه بشینید و دیگه کاری نداشته باشید بالاخره کارها رو حواله بخدا کنید خودش درست می­شه؛ اینجور نباشه. می­گه در میدان جهاد اگر چنانچه سربازی صابر شد در مقابل دویست نفر بیست نفر این صابره.

و از اون طرف شجاعت را ما می­بینیم که مثلاً دربارة امام امیرالمؤمنین سلام الله علیه یک دوره­ای دارد که در میدان­های جنگ وارد شده است و شمشیر به دست است و فریاد الله اکبرش تار و پود دل­های سلحشوران عرب را می­لرزاند؛ خب یک صحنه اینجوری داره. ولی بعد از وفات پیغبر اکرم ﷺ صحنة سکوت مطلق دارد. آیا شجاعت در کدام صحنه بیشتر جلوه کرده؟ اگر عرض کنیم که شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیغمبر ﷺ در دورة بیست و پنج سالة سکوتش بیشتر جلوه کرده، شجاعتش تا اون صحنه­های میدان جنگ دروغ نگفته­ایم. اغراق نگفته­ایم. راست گفته­ایم. و واقعاً هم شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیغمبر ﷺ بیشتر جلوه کرده تا در زمان پیغمبر در میدان جنگ بدر و اُحد و احزاب و حُنین و خیبر؛ اونجا هم شجاعت داره. اونجا هم شمشیر به دست و دفاع از حریم دین کرده. اون مقداری که دفاعش از حریم دین بعد از پیغمبر اکرم ﷺ در دورة بیست و پنج سالة سکوتش بوده ؛در میدان­های جنگ نبوده. اون شجاعتی که در این دوره نشان داده در اون دوره نشان داده نشده. اینجا شجاعت بوده یعنی همون وقتی که حمله کرده­اند به خانه­اش که آتش بزنند خانه­اش را. حتّی به جایی برسد که اسائة ادب به همسر بزرگوارش بشود و بعد مرد از جا برنخیزد؛ این شجاعت است. مرد این هم مردی مانند علی علیه السلام که همسر بزرگوارش مانند صدّیقة کبری علیها السلام مورد اسائة ادب واقع بشود؛ به طوری که بچه­اش در رحمش کشته شود، پهلویش شکسته شود؛ ولی در عین حال مرد از جا برنخیزد دست به شمشیر نبرد؛ این خیلی شجاعه. که اگر در اون موقع از جا برمی­خاست گلوی اون­ها رو هم می­گرفت و می­فشارد ناتوانی از خود نشون داده بود. ناتوانی نشون داده بود؛ یعنی در راه نیل به هدف نتوانسته بود که شجاعت نشون بدهد؛ تحمل نشون بدهد. این رو تشخیص داده بود؛ اگر می­خواد به هدف برسه باید اینچنین سکوت کنه؛ والا بخواهد اگر شمشیر به دست بگیرد می­تواند از خون اون­ها زمین را مالامال کند، مسند ریاست را هم بگیره؛ ولی هدف از بین رفته؛ این ناتوانی نشون داده شده بود. توانایی و کمال قدرت و کمال شجاعت در همین جا نشان داد؛ دید که نیل به هدف مستلزم سکوت مطلق است و سکوت کرد و هرچه گفتند دیگران، از جا تکون نخورد؛ این شجاعته.

پس شجاعتی که گفته می شود اشتباه نشود زور و بازو مقصود نیست. شکم پاره کردن، سر بریدن، داد کشیدن، بی­هدف به میدان­ها حمله بردن؛ نه این شجاعت نیست. این گاهی از اوقات احساساتیه. یه وقتی غروری بگیرد و تعصّبی هم دنبالش هست؛ و محرّکش هست اینها، اما شجاعت اینکه تشخیص بدهد از چه راهی برود به هدف خواهد رسید؛ در اون راه هر بلایی هم بر سرش ببارد بله اونجا تحمل کند؛ این شجاعته. صبر هم همینه.

به پیغمبر اکرم ﷺ در اون زمان گفته­اند«فاصبر لحکم ربّک»؛ یعنی چون بناست عقوبت تأخیر بیفته؛ عقوبت مجرمین که نسبت به تو اسائة ادب دارند، نسبت ب تو همه ناملایمات را تحمیل می­کنند، خاکستر بر سرت می­ریزند، سنگ بر بدن مطهرت می­زنند، عبا را می­پیچند دور گردنت توی کوچه­ها تو را می چرخانند، روی خاک­ها می­کشند؛ حالا قدرت مادّی نداری قدرت معنوی داری؛ یعنی می­توانی نفرین کنی مانند جناب نوح اونها رو معذّبشون کنی به عذاب الهی؛ ولی نه از این قدرت هم استفاده نکن. از این قدرت هم استفاده نکن. فعلاً مصلحت در اینه که در برابر همة ناملایمات تحمل کنی تا وقتش برسه؛ اون وقتش هم که رسیده است اون جنگ بدر و حنین و احزاب پیش آمده. یعنی در هر وقتی باید از یک راه صبر را نشان بدهی؛ صبر گاهی مستلزم سکوت است، گاهی مستلزم قیامه. هر دو صبر است. شجاعت گاهی مستلزم سکوت است؛ گاهی مستلزم قیام است و شمشیر به دسته. وقتی علی علیه السلام شمشیر به دست هم که می­شود؛ اون زمانش طوری می شود که با کفّار نباید بجنگه؛ باید شمشیر را بر گردن اون مردمی فرود بیاورد مسلمان­نماهایی هستند پیشانی ها هم پینه بسته، همه هم حافظ قرآن، برگردن اون­ها فرود بیاورد. اینم هر دو شجاعته؛ هم اون سکوت بیست و پنج ساله­اش که دم نزد از شجاعت است و صبر حکیمانه است. اون وقت هم که رسیده به حکومت حالا همه ی مردم داد می­زنند آقا کشتن قرآن خوان­ها این سزاوار نیست، کشتن مسلمان های نماز خوان؛ فرمود: «نه من باید چشم فتنه را برکنم. جز من کسی نمی­تواند از این راه قدم بردارد». بله همش شجاعته؛ زمان پیغمبر اکرم ﷺ با کفّار می­جنگد شجاعته، بعد از پیغمبر اکرمﷺ سکوت مطلق، دم نمی زند شجاعته، بعد از بیست و پنج سال به حکومت می­رسد و اون هم با مسلمان­نماها می­جنگد همه اش شجاعته؛ منتها باید تشخیص بده در هر زمانی از چه راهی باید حرکت کنه. صبر را هم مصداقش را روشن، معین بشود. پس **﴿فَاصبِر لِحُکمِ رَبّک﴾[[21]](#footnote-21)** حکم خدایت اینه که باید **﴿وَ اُملی لَهُم﴾[[22]](#footnote-22)؛** حکم خدایت املاء است و امهال است؛ مهلت دادنه. این حکم خدا اینه؛ پس صابر باش در مقابل حکم خدا تحمل مشقّات کن.

**﴿وَ لا تَکُن کَصاحِبِ الحُوت﴾[[23]](#footnote-23)**

مانند یونس نباش. به پیغمبراکرم ﷺ خطاب شده؛ مانند حضرت یونس نباش. **﴿کَصاحِبِ الحُوت ﴾**؛ رفیق ماهی، مانند رفیق ماهی نباش؛**﴿کَصاحِبِ الحُوت إذ نادی و هو مکظوم﴾[[24]](#footnote-24)**. مراد از صاحب حوت؛ حوت؛ یعنی ماهی. صاحب الحوت؛ یعنی رفیق ماهی. مراد از رفیق ماهی حضرت یونس علیه السلام که از پیغمبران بزرگوار است. حضرت یونس علیه السلام و ترک اولایی صادر شده از حضرت یونس علیه السلام ترک همین بود که بله، وقتی دعوت کرد مردم را به سوی خدا و ایمان و تقوا 30ساله بود که وارد شد در میان جمعیت و از طرف خدا مأمور به دعوت شد و 33سال هم در میان این مردم فریاد دعوت خود را سر داد امّا ایمان نیاوردند در مقابلش تسلیم نشدند خشمگین شد **﴿و َذَا النّونَ إذ ذهَبَ مُغاضبا﴾**[[25]](#footnote-25) «ذا النّون»؛ هم باز همان حضرت یونس علیه السلامه که از میان جمعیت خشمگین بیرون آمد. اینجا ترک اولی همین بود که صابر نشد. زیاد، زیاد صبر نکرد در مقابل مشقّاتی که مردم برش وارد می­آوردند. 33سال دعوت کرد و ابلاغ کرد فریاد کشید؛ مردم را به سوی خدا و حق دعوت ؛ ولی زیر بار نرفتند. بهتر این بود که بیشتر صبر و حوصله به خرج می­داد؛ بهتر این بود؛ نه اینکه معصیتی شده باشه. نه از میان مردم بیرون رفتن معصیت نبود ولی بهتر این بود که بیشتر می­ماند یه قدری صبر بیشتر و حوصله بیشتر نشان می­داد و این نشان نداد صبر و حوصله را. خشمگین شد بر مردم؛ «مُغاضباً»؛ برای خدا هم غضب کرد بر مردم. در راه خدا هم غضب کرد. از مردم بیرون آمد، اعراض کرد از مردم رفت و نفرین کرد به حال مردم. وقتی از میان مردم رفت و نفرین کرد دربارة این مردم مجرم خب نفرین پیغمبر هم مؤثّر واقع شد در پیشگاه پروردگار و خدا بلا برشون نازل فرمود؛ منتها یه مرد عالمی بود در میان این جمعیت، اون زود دست و پایی کرد و مردم رو دور خودش جمع کرد؛ گفت: پیغمبر بزرگ خدا نسبت به شما معرض شده و از میان شما بیرون رفته است. زیاد او را به ستوه آورده­اید؛ عاقبت رفته و نفرین کرده و مطمئن باشید بلا بر شما نازل می­شود؛ منتها تا زوده به فکر بیفتید چاره­اندیشی کنید تا بلا نیامده است علاج واقعه پیش از وقوع بنمایید. این ها هم خب قبول کردند تحت تأثیر موعظه او واقع شدند و گفتند: چی کار کنیم؟ به اون­ها گفت: که مثلاً اون روزی که وعده داده باید بلا بیاید اون روز همه از خانه­ها بیرون بروید و تو بیابان و دامنه کوه و اول صبح بچه­ها رو از مادرها جدا کنید؛ مادرها یک طرف، بچه­ها یک طرف. حیوانات را هم بیاورید؛ بچه­ها و حیوانات یک طرف و مادرهاشون. یک طرف بچه­ها در فراق مادرهاشون ناله کنند؛ مادرها در فراق بچه­ها زاری داشته باشند؛ شما هم ضجّه و شیون کنید توبه کنید تا اینکه خداوند برگرداند. و بلا هم آمد تا بالای سرشون هوا گرد و غبار گرفت و منقلب شد و طوفان در فضا پیچید و و رنگهای اینها دگرگون شد و منظرها همه برگشت و چهره­ها همه زرد شد، معلوم شد بدن­ها به لرزه درآمد؛ معلوم شد که بلای خدا نازل می­شود. طبق تعلیم اون عالم بنا کردند توبه کردن، تضرّع و زاری؛ تا کم کم بلا از بالای سرشون رد شد؛ که خدا هم می­فرماید: **﴿ فَلَولا کانَت قَریَةٌ آمَنَت فَنَفَعَها إیمانُها إلّا قَومَ یونُس لَمّا آمَنوا کَشَفنا عَنهُم عذابَ الخِزیِ فی الحَیاةِ الدّنیا﴾**[[26]](#footnote-26)؛ چون توبه­کار شدند خب بلا رو برگردوندیم. خب این جمعیت بر اثر تعلیم اون عالم از بلا جستند اما جناب یونس کجا رفت؟ او که از میان مردم بیرون رفت خشمگین رفت کنار دریا. دید کشتی آماده است و نشسته­اند در میان کشتی جمعیتی و آماده ی حرکته. از اونها تقاضا کرد که من هم با شما باشم. خب اونهام راه دادند در میان کشتی و نمی­شناختند او را که پیغمبر بزرگوار خداست؛ ولی خب از سیمایش می­دیدند آثار صلاح و تقوا ازش نمایانه؛ مورد احترام قرار دادند، مَقدَمش را گرامی شمردند. درمیان کشتی نشست و تا رسید وسط دریا. وسط دریا که رسید ، دریا طوفانی شد کشتی در اضطراب افتاد و از همه طرف امواج سرازیر شد به سمت کشتی و دیدند نزدیک غرق شدنه؛ چاره­ای نیست جز اینکه سبک کنند کشتی را. حالا باید کسی را از مسافرین تو دریا بیندازند که کشتی سبک بشود؛ اون هم به قید قرعه. حالا چه کسی را بیفکنند؟ قرعه کشیدند به نام حضرت یونس علیه السلام درآمد. ترکِ اولایی در پیشگاه پروردگار، انبیاء که مرتکب می­شوند؛ اوّلی این بود یه قدری بیشتر صبر می­کرد دیگه؛ زودتر از میان مردم درآمده و زودتر غضب کرده بر مردم. حالا اینجا بعضی می­گویند که بعیده که با یک نفر که تو دریا انداختن کشتی سبک بشود شاید این سرنشینان کشتی معتقد به ربّ النّوع بوده­اند؛ معتقد به ارباب و انواع بوده­اند که عقیده­ای بود در میان مردمی و برای هر چیزی ربّ النّوعی قائل بودند؛ برای دریا هم ربّ النّوع قائل بودند و هر وقت دریا طوفانی می شد می­گفتند رب النوع دریا خشم کرده بر ما؛ برای اینکه راضیش کنیم یه قربانی توی دریا می­افکندند. با انداختن قربانی می­گفتند اون ربّ النّوع راضی می­شه از ما و دیگه رفع بلا می­شه. اینجا هم دیدند طوفانی شده دریا. بعید نیست حالا به قولی که می فرمایند، بعید نیست که بگوییم اون جمعیت به ربّ النّوع معتقد بودند و طوفان را معلول خشم ربّ النّوع می­دانستند. گفتند باید یه نفر باید قربانی بدیم که آرام بشود. بعد قرعه هم به نام جناب یونس درآمد. او را بیفکنند؛ دیدند نمی­شه؛ این شخصیت محترمی که مهمان آمده در میانشان او را تو دریا بیفکنند. گفتند بار دیگه قرعه می­کشیم بار دوم باز به نام حضرت یونس درآمد. تا سه مرتبه این قرعه تکرار شد. سه مرتبه بار، سوم هم به نام حضرت یونس علیه السلام در آمد. حضرت یونس متوجه شد که مسئله سرّی در کار است و مصلحتی در پیشگاه خداست؛ متوجه ترک اولای خود شد که معلوم می­شود که بیرون آمدن من از میان جمعیت و نفرین کردن من بر اون­ها ترک اولی بوده؛ بهتر این بوده که بمانم در میان مردم چون بیرون آمده­ام؛ اینه که گوش مالی باید داشته باشم. این حالا خودش آمد روی صدر کشتی و خودش را انداخت در آب، بعضی فرموده اند نه، دیدند چاره­ای نیست؛ خودش رو در اختیار اون­ها گذاشت و اون­ها آوردند حضرت یونس را در میان دریا افکندند. حالا طوفانی شد یا بنا بر به بعضی از نقل­ها ماهی بزرگی مانند یه کوهی آمد مقابل کشتی، راه را بر کشتی بست در حالی که دهان باز کرده به سمت سرنشینان کشتی و دیدند باید کسی در میان دهان او افکنده بشود تا برگرده. این بود که حضرت یونس علیه السلام به هر حال میان دریا افکندند و اون ماهی هم دهان باز کرد و بلعید جناب یونس علیه السلام را به فرمان خدا؛ منتها با این شرط که هضمش نکند، استخوان­های او را در هم نشکند. تحت ارادة خالق است که قرآن هم می­فرماید: **﴿و إنَّ یونُسَ لَمِنَ المُرسَلین۞ إذ أبَقَ ألی الفُلکِ المَشحون۞ فَساهَمَ فَکانَ مِن المُدحَضین﴾**[[27]](#footnote-27) اینجا قرعه کشیدن به نامش و قرعه به نام او در آمد **﴿ فَساهَمَ فَکانَ مِن المُدحَضین ۞ فَالتَقَمَهُ الحوت وَ هُوَ مَلیم﴾**[[28]](#footnote-28)**؛** ماهی او را در کام خودش کشید و بلعید او را **﴿فَالتَقَمَهُ الحوت﴾** در میان دریا در شکم ماهی که افتاد؛ ماهی در شکمش گرفت و در ظلمات سیر می­داد در ظلمات دریا جناب یونس را سیر می­داد که قرآن هم فرمود: **﴿فَنادی فی الظُّلُمات أن لاإلهَ إلّا أنت سُبحانَکَ إنّی کُنتُ مِنَ الظِالمین﴾**[[29]](#footnote-29).

در میان سه ظلمت و سه تاریکی جناب یونس محکوم به زندان شده ظلمت شب و ظلمت دریا

**﴿فَنادی فی الظُّلُمات أن لاإلهَ إلّا أنت سُبحانَکَ إنّی کُنتُ مِنَ الظِالمین﴾**.

و ظلمت شکم ماهی، در میان این ظلمات ناله­اش بلند شد به درگاه پروردگار **﴿فَنادی فی الظُّلُمات أن لاإلهَ إلّا أنت سُبحانَکَ إنّی کُنتُ مِنَ الظِالمین فَاستَجَبنا لَه﴾**[[30]](#footnote-30)؛ ما هم پذیرفتیم حالا چون از در تسبیح در آمد و از در توبه و تضرّع درپیشگاه ما درآمد. از آن ترک اولایش توبه کار شد ما هم پذیرفتیم؛ **﴿ فَاستَجَبنا لَه و نَجَّیناهُ مِن الغَمّ و کذلک ننجی المؤمنین﴾**[[31]](#footnote-31)؛ بعد دستور دادیم که همون ماهی حالا بعد از سه روز یا چهل شبانه روز که در میان دریا نگهش داشته در ساحل بیفکند او را؛ **﴿فَنَبَذناهُ بالعراء وَ هُوَ سَقیم﴾**[[32]](#footnote-32) ماهی هم به فرمان خدا بعد از این مدت که منقضی شد سمت ساحل آمد و همونی که بلعیده بود دوباره تحویل داد. انداخت در ساحل و کنار دریا؛ حالا که افتاده خب در شکم ماهی مانده مدّتی، این پوستش از بین رفته، گوشتش رفته؛ ولی استخوانش هضم نشده. انداخت در کنار ساحل خب این بدن حالا اگر آفتاب بهش بتابد می­سوزد، سرما اذیتش می­کند، پناهی می­خواهد**؛ ﴿فَنَبَذناهُ بالعراء وَ هُوَ سَقیم﴾[[33]](#footnote-33)**؛ او را افکندیم به بیابان خشک بی­آب و گیاهی؛ در حالی­که مریض بود. بیمار بود. خب معلومه دیگه مریضه دیگه آدمی که. از شکم ماهی در آمده بیرون. مدّتی بوده اونجا، پوستش از بین رفته و یه تکه گوشتی مختصری گوشتی و استخوان و خب این «سقیم»[[34]](#footnote-34) است؛ احتیاج به پناهی؛ حالا پناهش چیست؟ **﴿وَ أنبَتنا عَلَیه شَجَرَةً مِن یَقطین﴾**[[35]](#footnote-35)بوتة کدو را ما رویانیدیم؛ در کنارش بوتة کدو بالا آمد و سایه براش گسترانیده که در سایة این بوتة کدو باشد و بعدش از خود کدو ارتزاق کند. هم سایه برش بیفکند هم اینکه ارتزاق کند از اون کدو.

مدتی ماند و تا اینکه حالش به جا آمد **﴿وَ أرسَلنا هُ إلی مِائَةِ ألفِ أو یَزیدون﴾[[36]](#footnote-36)** بهش گفتیم حالا برگرد؛ برو در میان قومت؛ اونها توبه کار شده­اند اونها. به صراط ایمان آمده­اند و انتظار تو را دارند. آرزومندند که برگردی در میانشون؛ دیگه ازت تبعیت کنند. این بود که آمد به سمت مردمش و مردم هم با استقبال با روبرو شدند استقبالش کردند و و ازش تبعیت و پیروی کردند.

حالا اینجا منظور اینکه به پیغمبر اکرم خطاب می­شود؛ **﴿فَاصبِر لِحُکمِ رَبِّک﴾[[37]](#footnote-37)؛** حالا در مقابل فرمان خدایت صابر باش. خدایت به مجرمین اگر مهلت داده است و در اثرِ این مهلت بر تو می­تازند ازجا در نرو، نفرین برشون نکن. خشم برشون نکن. غضبناک نباش. صبر کن؛ عالم، عالَمِ صبر و تدریجه. گِل، با صبر گُل می­شود. هستة خرما با صبر درختی بارور می­شود. نطفة انسان با صبر، انسانی متفکّر می­شود. درّندگان با صبر آدم می­شوند؛ پیغمبر اکرم ﷺ درّنده­ها را آدمشون کرد. راستی درنده بودند؛ این عربی که انسان وقتی در تاریخشون مطالعه کند قبل از اسلام، به قدری وحشی باشند که دخترِ خود را زنده در خاک کند؛ زنده زنده زنده به گورش کند. دنبال موش صحرایی بِدَوَد موش، دنبال موش بدود چند کیلومتر بعد هم او را بگیرد و مدتی هم با او بازی کند بعد همانجور بخورد اون موش را؛ و اگر کسی مزاحمش شد شکمش را پاره کند؛ این چنین موجوداتی را پیغمبر اکرم با صبر، با خُلق حَسَن آدمشون کرد. عجیب انسان شدند؛ مَثَل اعلی شدند در انسانیت؛ رسیدند به اون درجه­ای که چشم­ها رو خیره کردند؛ با جلالشون، با عظمتشون، با اخلاقشون که پا روی همه چیز گذاشتند تا خودشون رو به قُرب خدا برسانند، بله، این­ها رو آدم کردن صبر می­خواد. و لذا به جناب نوح علیه السلام که وقتی خشم کرده بود بر قومش نفرین کرد؛ فرمودند که؛ خرما بکار. این خرماها رو بکار تا درخت بارور بشود اونوقت یعنی ببین این خرما بله، این هسته است بر می­گردد باصبر خرما می­شود؛ تو هم باید تحمّل کنی انسان که درّنده­ای بشود انسان؛ تحمّل می­خواهد. این­ها باز رشد کردند و هسته ای اونهارو گرفت، دوباره بکار هفت مرتبه این بکار از(4:32) دوباره خرما بشود بعد از هفت مرتبه که دیگه روی صلاح درشون نیست؛ اون وقت بلا برشون نازل شده.

حالا اینجا هم بر پیغمبر اکرم خطاب شده **﴿فَاصبِر لِحُکمِ رَبّک وَ لا تَکُن کَصاحِبِ الحُوت﴾[[38]](#footnote-38)؛** مانند رفیق ماهی جناب یونس نباشی که؛ زود از جا در رفت در مقابل این مشقّاتی که از قوم می­دید صابر نشد ترک اولی کرد؛ **﴿إذ نادی وَ هُوَ مَکظوم﴾[[39]](#footnote-39)**. از شکم ماهی ندا سر داد در حالتی که بله کظم غیظ کرده بود و خشم خود را فرو می­خورد یا مغموم بود در اون حالت که همّ و غم برش احاطه کرده بود ندا سرداد که؛ **﴿أن لاإلهَ إلّا أنت سُبحانَکَ إنّی کُنتُ مِنَ الظِالمین﴾[[40]](#footnote-40).**

**﴿لَو لا أن تَدارَکَهُ نِعمَةٌ مِن رَبّه﴾[[41]](#footnote-41)؛**

اگر چنانچه توفیق شامل حالش نبود که توبه کار بشود؛

**﴿لَنُبِذَ بِالعرا ٓوَ هُوَ مَذموم﴾[[42]](#footnote-42)**

او را می­افکندیم در بیابان خشکِ بی­آبی که مورد مذمِّت واقع بشود؛ دیگه مورد لطف خدا واقع نشود؛ اگر توبه کار نبود؛ ولی نسیمِ توفیق وزید و از درِ توبه وارد شد. و لذا چون از ترک اولایش توبه کرد؛ ما هم او را پذیرفتیم. حالا در اون آیه در سوره ی صافّات هم دارد؛ می­فرماید: **﴿فَلَو لا أن کانَ مِن المُسَبِّحین۞ لَلَبِثَ فی بَطنه إلی یَومِ یُبعَثون﴾**[[43]](#footnote-43) اگر تسبیح کار نبود تا روز قیامت تو شکم ماهی می­موند؛ اما چون مسبّح بود دیگه از اون عذاب تخفیف داده شد؛ بنا نشد تو شکم ماهی تا روز قیامت بماند؛ تخفیف دادیم. محکومش کردیم به اینکه تو بیابان خشکش بیفکنیم منتها اگر توبه کار نبود اون درخت کدو هم نمی­روید؛ اما چون از درِ توبه درآمد و لذا اون بوتة کدو را رویاندیم که آتش سوزش آفتاب برش صدمه­ای نزنه. بعد وقتی که خب به حال آمد زیر آن درخت کدو؛ خدا کرمکی را بر اون بوته مسلّط کرد و اون بوته را خورد و خشکید و افتاد. وقتی افتاد سوزش آفتاب رو احساس کرد؛ ناله­اش درآمد حضرت یونس. فرمودند: چرا ناله می­کنی؟ عرض کرد از سوزش آفتاب و این کدو هم که بهش علاقمند بودم از بین رفته. فرمودند: عجیبه! به یک کدویی که نه خودت کاشته بودی نه خودت آبش داده بودی بعد از اینکه رفع حاجتم شده خشکیده؛ در فراقش ناله می­کنی و از سوزش آفتاب دادت بلنده، پس چرا رحم نکردی بر صدهزار جمعیتی که نفرین کردی که عذاب برشون نازل بشود؟ اینها مخلوق من بودند ساخته ی دست من بودند؛ یعنی درسته تو پیغمبر ما هستی و نفرینت در پیشگاه ما هم مستجابه؛ ولی ما هم به مخلوق خود رحمت داریم، محبت داریم، هرچه بودند؛ مخلوق من بودند؛ ساختة دست قدرت من بودند؛ چطور شده از سوزش آفتاب می­نالی از اینکه یه بوتة کدویی که خودت هم نکاشته­ای اندکی انس به او گرفته­ای حالا از بین رفته است غمگینی خب چرا اون مخلوقی که من ساخته­ام اونها را با دست قدرت خودم ساخته­ام چطور نفرین کردی که عذاب بر اونها نازل بشود؟ این خدای رحیم است و غفور ذوالرّحمه است.

و لذا **﴿فَاجتَباهُ رَبَّه﴾[[44]](#footnote-44)**

بعد از همة این­ها یونس را برگزید. به حدّ اجتباء رسانید؛ به مقام مقرّبیّت؛ بعد از مراحل توبه و این­ها رسانید. **﴿فَجَعَلَهُ مِن الصّالِحین﴾[[45]](#footnote-45)**؛ او را از افراد کاملِ در صلاح قرار داده پس این ترک اولایی بوده انبیاء علیهم السلام اندکی لغزش**،** بااینکه لغزشی نیست. خب ما می­گیم البته دعوت خود را کرده و حالا به ستوه آمده از دست مردم، بیرون آمده از میان مردم. مُعرِض شده به همین ترکِ اولی بوده؛ گوش­مالی داده می­شوند انبیا و مقرّبین. انسان به حساب خودش برسه؛ این دستگاه دستکاه دقیقیه؛ گوش­مالی­ها دارد، به حساب رسیدن­ها دارد، عذاب­هایِ دردناک دارد؛ به هرحال.

امشب چون شبِ آخرِ این دهه است ولو خب شب­های بعد هم هست البته مجلسی اینجا تا آخر ماه هم مچلس هست؛ ولی خب شب آخرِ این دهة اوّل ماه صفره، ما بی­مناسبت نیست که عرض ادب به حضورِ صدّیقة کبری سلام الله علیها داشته باشیم؛ چون مادرِ حسین علیه السلام است و صاحب عزا صدّیقة کبری علیها السلامه که اون شاعرِ بزرگوار می­گوید: بعد از پیغمبر اکرم چه معامله کردند؟

**وَ مُجَمّعی حَطَبٍ علَی البَیتِ الّذی لَم یَجتَمِع لَو لاهُ شَملُ الدّین**

هیزم آوردند. عجیبه! خیلی مایة ننگ است در عالم اسلام؛ آدم شرمش می­شود به دنیای بشر عرضه کند بگوید پیغمبری آمد در میان این امّت اونها را به سعادت رسانید، تاجِ عزّت بر سرشون گذاشت، از وحشیّت به انسانیّت آورد اونها اجری که به اون پیغمبر دادند هنوز آب غسلش خشک نشده ریختن درِ خانه­اش آتش آوردند؛ هیزم آوردند درِ خانه­اش که اون درِ خانه را آتش بزنند که اگر اون خانه نبود خانه­ها در کامِ آتش می­رفت. او بود خانه­ها را از آتش رهانید آیا سزاوار بود آتش در اون خانه ببرند؟

**وَ مُجَمّعی حَطَبٍ علَی البَیتِ الّذی لَم یَجتَمِع لَو لاهُ شَملُ الدّین**

دیگه جنایت دیگه چی؟

**و الهاجِمینَ علَی البَتول ِ بَیتَها**؛ هجوم بردند درِ خانة صدّیقة کبریعلیها السلام

**و الهاجِمینَ علَی البَتول ِ بَیتَها** **وَ المُسقِطینَ لها أعزُّ جَنینٍ**

در حالتی که از شدّت فشارِ در، بینِ در و دیوار بچّه­اش را در رحمش کشتند.

«**والقائِدینَ أمامَهُم بِنِجادَه**»؛ از این ننگین­تر جنایت اینکه ریسمان به گردنی امام­شان افکندند. ای عجب! آخه ریسمان به گردن علی افکندن یعنی ریسمان به گردنِ علم افکندن، ریسمان به گردنِ فرهنگ افکندن، ریسمان به گردنِ انسانیت و شرف افکندن.

**والقائِدینَ أمامَهُم بِنِجادَه و الطُّهر تَدعوا خَلفَهُ بِرَنین**

صدای زهرا علیها السلام بلند بود؛ **«خَلّوا بنُ عَمّی»؛** دست از پسر عمّم بردارید.

**خَلّوا ابنُ عَمّی أو لَاکشِفُ فِی الدّعاء رأسی و أشکوا للإله شُجونی[[46]](#footnote-46)**

دست از پسر عمّم بردارید . شکایت شما را درِ خانة خدا می­برم و با دعای خود بلا بر شما نازل می­شود.

**«لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بالله العلی العظیم»**

1. سوره ی قلم، آیات 48 و 49 [↑](#footnote-ref-1)
2. 1.زندگی دشوار و همراه با فقر [↑](#footnote-ref-2)
3. 2. سورة مبارکة طه/ آیة 124 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره ی قلم، آیه ی 45 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. 3. سورة مبارکة فاطر/ آیة 44 [↑](#footnote-ref-7)
8. 4. سورة مبارکة فاطر/ آیة 44 [↑](#footnote-ref-8)
9. 5. سورة مبارکة مُلک/ آیة 14 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ی ملک، آیه ی 14 [↑](#footnote-ref-10)
11. 6. سورة مبارکة نور/ آیة 35 [↑](#footnote-ref-11)
12. . سورة مبارکة الرحمن/ آیة 29 [↑](#footnote-ref-12)
13. 8. خاموش، آرمیده، بی حرکت، بی جنبش [↑](#footnote-ref-13)
14. 9. سورة مبارکة یونس/ آیة 88 [↑](#footnote-ref-14)
15. 10. سورة مبارکة کهف/ آیة 7 [↑](#footnote-ref-15)
16. 11. سورة مبارکة انفال/ آیة 37 [↑](#footnote-ref-16)
17. 12. سورة مبارکة انفال/ آیة 42 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره ی قلم، آیه ی 45 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره ی قلم، آیه ی 48 [↑](#footnote-ref-19)
20. 13. سورة مبارکة انفال/ آیة 65 [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره ی قلم آیه ی 48 [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره ی قلم، آیه ی 45 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره ی قلم، آیه ی 48 [↑](#footnote-ref-23)
24. همان [↑](#footnote-ref-24)
25. 14. سورة مبارکة انبیاء/ آیة 87 [↑](#footnote-ref-25)
26. 15. سورة مبارکة یونس/ آیة 98 [↑](#footnote-ref-26)
27. 15. سورة مبارکة صافّات/ آیات 139 تا 141 [↑](#footnote-ref-27)
28. 16. سورة مبارکة صافّات/ آیات 141 و 142 [↑](#footnote-ref-28)
29. 17. سورة مبارکة انبیاء/ آیة 87 [↑](#footnote-ref-29)
30. 30.سورة مبارکة انبیاء/ آیة 87 و 88 [↑](#footnote-ref-30)
31. 2. سورة مبارکة انبیاء/ آیة 88 [↑](#footnote-ref-31)
32. 3. سورة مبارکة صافّات/ آیة 145 [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره ی صافّات، آیه ی 145 [↑](#footnote-ref-33)
34. 4. بیمار [↑](#footnote-ref-34)
35. 4. سورة مبارکة صافّات/ آیة 146 [↑](#footnote-ref-35)
36. سورة مبارکة صافّات/ آیة 147 [↑](#footnote-ref-36)
37. سوره ی قلم، آیه ی 48 [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره ی قلم، آیه ی 48 [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. سوره ی انبیاء، آیه ی 87 [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره ی قلم، آیه ی 49 [↑](#footnote-ref-41)
42. همان [↑](#footnote-ref-42)
43. 6. سورة مبارکة صافّات/ آیات 143 و 144 [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره ی قلم، آیه ی 50 [↑](#footnote-ref-44)
45. همان [↑](#footnote-ref-45)
46. 7. اشعار شیخ صالح حلّی [↑](#footnote-ref-46)